

تاریخ وصول: ۸۹/۱۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۰/۲/۳۰

«بازتاب مرگ ارادی در منطق الطیر»

سیدیحیی یشربی

استاد دانشگاه علامه طباطبایی

الهه شایسته رخ^۱

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، تهران، ایران

چکیده:

از منظر اهل عرفان، مرگ آغاز حیات بی مرگ است. این مهم نه تنها در مرگ اضطراری و اجباری بلکه در مرگ اختیاری و ارادی نیز صادق می‌باشد. اگر در مرگ اضطراری روح اجباراً از قید جسم، رها و به ملاقات حق نایل می‌گردد در مرگ ارادی با اراده و خواست سالک طریق حق و قبل از فرا رسیدن اجل این امر به وقوع می‌پیوندد.

عطار نیشابوری در منطق الطیر خود که شرح سفر دشوار سالک در شاهراه وصول به حق است اذعان داشته که تنها آنان که وجودشان از آرایش‌های نفسانی و رذایل اخلاقی صیقل یافته و آینه حق نما شده‌اند رخصت حضور به بارگاه حق می‌یابند و در می‌یابند که حقیقت مطلقه با ایشان یکی است و در میانشان انفصالی نیست و در این راه عنایت و دستگیری حضرت حق و تبعیت از پیشوا و رهبری کاردان و راه‌شناس، جد و جهد طالبان و جویندگان مقصود را ثمر می‌بخشد.

کلید واژه‌ها:

عطار، منطق الطیر، مرگ ارادی، نفس، رذایل اخلاقی

۱- این مقاله مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان (تجلی مرگ در ادبیات صوفیه «منطق الطیر، مرصاد العباد و مثنوی معنوی») است که در علوم و تحقیقات تهران ارائه شده است.

پیشگفتار

مرگ، محمل انتقال نفس از عالم ماده به عالم معنا، از بنیادی‌ترین تغییراتی است که انسان برای نیل به تکامل به اجبار و اضطرار با آن مواجه می‌شود. از منظر آنان که به واسطه شناخت و معرفت نسبت به حقیقت وجود در زمره اهل عرفان جای دارند و هستی را به دیده معرفت می‌نگرند این اضطرار، پایان فراق و سبب اتصال به معشوق ازلی است، از این رو مرگ را بازگشت به اصل خویش و به منزله حیات می‌دانند، همچنین ایشان بر این باورند که پیش از فرارسیدن مرگ اضطراری که در سرشت و طبیعت همه موجودات عالم مقدر گردیده است، می‌توان به عالم معنا دست یافت، از این رو نفس را به عنوان بزرگ‌ترین مانع رشد و تعالی محور قرار داده‌اند و با استعانت از حق و عنایت ربانی آن را از زنگارها و آلودگی‌های عالم ماده تخلیه و به فضایل اخلاقی و ایمان الهی تخلیه و زمینه تجلی جلوه‌های خدامحوریش را مهیا می‌کنند.

گرچه این تحول باطنی و انقلاب درونی که برای نیل به هویت اصلی صورت می‌گیرد، مرگ ارادی (اختیاری) نام دارد اما موجب تولد عارف در جهان معنوی و عرصه ملکوتی می‌گردد، این در حالی است که تمام این تغییرات بنیادین در عالم دنیا صورت می‌گیرد و بسیار دشوارتر از مرگ اضطراری است.

شمس‌الدین محمد لاهیجی در شرح گلشن راز تأکید می‌کند که این نوع از مرگ، مخصوص نوع انسانی است و آن عبارت است از قمع هوای نفس و اعراض از لذات جسمانی و مشتهیات نفسانی و مقتضیات طبیعت و شهوات و هر که اجتناب از لذات و شهوات و آرزوی نفسانی نمود، البته نفس خود را کشته است و در اصطلاحات صوفیه، مخالف نفس را، «موت احمر» گفته‌اند و «موتوا قبل ان تموتوا» اشارت به این موت اختیاری است.^۱

۱- مفاتیح الاعجاز، ص ۴۲۶.

ابن عربی نیز بر این عقیده است که آنچه برای سالک در موت ارادی کشف و ظاهر می‌شود همان است که برای میت در موت طبیعی منکشف و عیان می‌گردد، از این جهت موت ارادی قیامت صغری نیز نامیده شده است.

و جعل بعضهم الموت الارادی مسمى بالقیامه الوسطی لزعمه انه یقع بین القیامه الصغری التي هی الموت الطبیعی الحاصل له فی النشأه السابقه و القیامه الکبری التي هی الفناء فی الذات و بإزائه ما یحصل للعارفین الموحدین من الفناء فی الله و البقاء به قبل وقوع حکم ذلک التجلی علی جمیع الخلائق و یسمى بالقیامه الکبری^۱.

مبارزه با هوای نفسانی و تعدیل شهوات در طریق الی الله، در اثر مجاهدت و مراقبت نفس، امری تدریجی است که به صورت دائمی و مستمر حاصل می‌شود. هر لحظه که انسان از خواهش‌های نفسانی‌ای که موجب فساد و تباهی است و از مصادیق معصیت به شمار می‌رود و یا آدمی را به مسیر گناه و تخلف از امر پروردگار می‌کشاند، چشم پوشی کند، موتی برای وی حاصل شده است، این اتفاق لحظه به لحظه و پی در پی رخ می‌دهد، چرا که ویژگی آدمی آن است که پی‌درپی دل می‌بندد و پیوسته علاقه‌اش به اطراف، تعلق می‌گیرد، در حالی که مرگ ارادی (موت)، قطع علاقه‌ها و دلبستگی‌های نفس به صورت پی‌درپی و پیوسته است. اگر دل‌کندن صورت نگیرد جان دادن در واپسین لحظات حیات دشوار و صعبناک است و چه بسا محتضر، به جهت شدت تعلقات و دلبستگی‌ها، تمایلی به باز پس دادن جان به مبدأ اصلیش نداشته باشد و جان او به سختی از کالبدش گرفته شود.

این معارف به عنوان آموزه‌های عرفانی در ادب فارسی تجلی ویژه‌ای دارد، زبان شعر برای عارفی که عالم ماده را درنور دیده و به عالم اسرارآمیز معنا با پیچیدگی‌های خاص خود دست یافته ابزاری مناسب برای بیان حقایق عرفانی تلقی می‌شود به عنوان مثال عطار نیشابوری عارفی است که بخشی از اندیشه عرفانی خود را به نظم در عرصه ادب فارسی و در اثر ماندگار منطق الطیر بیان داشته است.

۱- شرح فصوص الحکم، صص ۱۳۱-۱۳۰.

طریق وصول به مرگ ارادی در منطق الطیر

منطق الطیر مجموعه‌ای است از اندیشه‌های سالکانی که هفت شهر عشق را درنوردیده و هفت وادی صعب و دشوار را گذرانده و به مقصد رسیده‌اند، سخن از چگونگی حقیقت و کیفیت حرکت سالک از وادی طلب تا مقصد فنا و بقاء بالله است

مضمون منطق الطیر سفر مرغان سالک است به قاف، سرزمین دل و سر منزل سیمرخ جان و حقیقت و راستی مطلق، اما رسیدن (سالک) به سرزمین مقصود بدون زحمت و مشقت و گذشتن از عقبات صعب سلوک ممکن نیست و سالک ناگزیر است که برای گذشتن از این راه بی‌نهایت که هر شبی در آن صد موج آتشین است همراهی خضر کند و دل و جان به ههد سلیمان سپارد تا او که از مخاوف این طریق هولناک آگاه است او را به قله این کوه بی‌زینهار برساند و کیفیت این منزلگاه عجیب را که قلب و فؤاد و دل از آن اصطلاح می‌کنند، به او نشان دهد.^۱

در منطق الطیر هر یک از ویژگی‌های پرندگان یکی از موانع سلوک است و ههد که راهنمای راه و رهبر پرندگان است هشدار می‌دهد که تا پرندگان از آن خصائل نمیرند و نفس خود را از گرداب هلاکت و نجاست آن رذائل اخلاقی نجات ندهند به حق واصل نخواهند شد.

وی نیز همچون دیگر سالکان راستین بر این باور است که باید پیش از اجل به پیشواز مرگ رفت و این راه جز با ترک خود و «من» انسانی امکانپذیر نیست.

تا انسان «من» خویش را که در نزد صوفیه بالاتر حجاب و حائل بین انسان و خداوند است از میان بر ندارد و خود را از گرفتاری آن نجات ندهد به وصال دست نمی‌یابد. عطار، حضور من انسانی را نشان بی‌وفایی می‌داند و آن را قبیح می‌شمرد، از این رو چنین توصیه می‌کند:

هرچه پیشت آید از گرمی بسوز	ز آفرینش چشم جان کل بدوز
چون بسوزی هر چه پیش آید ترا	نزل حق هر لحظه پیش آید ترا
چون دلت شد واقف اسرار حق	خویش را وقف کن بر کار حق
چون شوی در کار حق مرغ تمام	تو نمائی حق بماند والسلام

(بیت: ۶۱۰ - ۶۱۷)

1- منطق الطیر، ص ۳۰۹.

عطار وجود آدمی را دوزخی پر مار و کژدم می‌داند که اگر سالک، خانه دل را از وجود اینان نپردازد به ازدهایی خشمناک بدل خواهند شد، از این رو صریح و بی‌پروا وی را از آلودگی‌ها و صفات مذموم برحذر می‌کند. تخلیه وجود از رذایل اخلاقی زمینه محقق شدن مرگ ارادی (موت) است و این عارف وارسته با اذن به آن، اندیشه خود را می‌سراید:

هرکسی را دوزخ پر مار هست تا پردازی تو دوزخ کار هست
گر برون آیی ز یک یک پاک تو خوش بخواب اندر شوی در خاک تو

(بیت: ۷۲۸ - ۳۷۲۷)

مرگ آن‌گاه چون خوابی خوش رخ می‌نماید که موت (مرگ ارادی) حاصل شده باشد. از نظر عطار آن‌کس که خواهان وصل است باید وجود خویش را از ظلمات اخلاق سیئه و حجاب خصائل نفسانی تخلیه کند تا همچون آئینه محل تابش انوار ملکوت گردد. وی به سالک هشدار می‌دهد که تا اوصاف مذموم را از دل و جان خود نزداید ره به کوی معشوق نخواهد برد. بیان تمثیل گونه و رمز آلود شیخ در این منظومه عالی-فارغ از آنکه بیانگر قدرت شاعر در به کار بردن رمزهای عرفانی در بیان مراتب سیر و سلوک و تعلیم سالکان است- در گرو آن است تا با عباراتی زیبا و روان توجه آدمی را به این نکته جلب کند که تنها کسانی به سوی حق و حقیقت مطلق رهسپار می‌شوند که تار و پود عشق به محبوب راستین و معشوق ازلی وجودشان را فرا گرفته و عزمشان را برای پرهیز از هر آنچه مانع سلوک و وصول ایشان است جزم کرده‌اند.

گفتار ذیل در بردارنده توصیه‌های شیخ نیشابور است. وی سالک را به پاسداری دل و صیقل درون از زنگارهای نفسانی فرا می‌خواند. عصاره کلام عطار که با جگری سوخته^۱ و دلی دردمند راهنما و هادی سالکان طریقت شده است، دعوت سالک به تقوا و پرهیزگاری برای نیل به حقیقت است.

آنچه عطار، سالک را از آن پرهیز می‌دهد عبارت است از:

- پرهیز از ظاهرگرایی و توجه افراطی به آن

در منطق‌الطیر حکایت بط، روایت گر عابدان و زاهدانی است که تمام وقت خود را صرف

۱- گرچه عطارم من و تریاک ده سوخته دارم جگر چون ناک ده (منطق‌الطیر، ۴۵۶۵)

وسواس در طهارت و نجاست امور می‌کنند غافل از آنکه همین امر، خود مانع رسیدن به حقیقت است.

هدهد به ایشان نیز هشدار می‌دهد.

هدهدش گفت ای بآبی خوش شده	گرد جانست آب چون آتش شده
در میان آب خوش خوابست ببرد	قطره آب آمد و آبست ببرد
آب هست از بهر هر ناشسته روی	گر تو بس ناشسته رویی آب جوی
چند باشد همچو آب روشنست	روی هر ناشسته رویی دیدنست

(بیت: ۱۶۴-۱۶۱)

- پرهیز از زردوستی و سخت کوشی مشقت‌بار در کسب مال

حب مال یکی دیگر از ویژگی‌هایست که آفریدگار منطق‌الطیر سالک را از آن برحذر می‌دارد.

عطار برای تفهیم این نکته از زندگی کبک الهام می‌گیرد؛ زندگی این پرنده کوچک در کوه سپری می‌شود و قوت او سنگ ریزه است. او به کمترین‌ها در زندگی رضایت می‌دهد اما بیشترین مشقت را برای یافتن جواهر بر خود تحمیل می‌کند. بدین ترتیب زندگی او حکایت از زندگی افراد زردوستی است که راه پر مشقتی را برای عبور انتخاب می‌کنند و پیوسته به جمع‌آوری زیورآلات دنیوی سرگرمند، این زردوستی مانع وصول ایشان به حقیقت است. هدهد به کبک نیز هشدار می‌دهد که آنکه از حقیقت بویی برده باشد به دنبال زر نمی‌گردد آنچنان که گوهر فروش، سنگ را نمی‌خرد.

هر که را بویست او رنگی نخواست زانک مرد گوهری سنگی نخواست

(بیت: ۱۹۸)

- پرهیز از جاه‌طلبی

«همای» نمونه‌ای از مردان جاه‌طلب است که از زهد و عبادت برای دست‌یابی به حطام دنیوی بهره می‌برند و تکبر و غرور وجودشان را فرا گرفته است. عطار که معیار سنجش اعمال

را شریعت می‌داند و گویی به این روایت از پیامبر اکرم نظر داشته که: حمله دو گرگ درنده به یک رمه گوسفند زیانبارتر از حب مال و جاه برای دین انسان مسلمان نیست،^۱ در داستان همای، مشفقانه اما به صراحت اعمال همای را بر باد رفته می‌داند و آن را مانع سلوک این پرنده جاه‌طلب معرفی می‌کند.

سایه در چین، بیش از این برخود مخند	هدهدش گفت ای غرورت کرده بند
همچون سگ با استخوانی این زمان	نیستت خسرو نشانی این زمان
خویش را از استخوان برهانیی	خسروانرا کاشکی نشانایی
جمله از ظل تو خیزند این زمان	من گرفتم خود که شاهان جهان
جمله از شاهی خود مانند باز	لیک فردا در بلا عمر دراز
در بلا کی ماندی روز شمار	سایه تو گر ندیدی شهریار

(بیت: ۹۳۰ - ۹۲۵)

- پرهیز از تفاخر و مباهات

در منطق الطیر «باز» سمبل سران و مقامات کشوری است که نزدیکی ایشان به پادشاهان سبب فاصله آن‌ها از مردم و فخرفروشی به آن‌ها شده است. حجاب سلوک این افراد، همان تفاخرشان است. هدهد به باز چنین می‌گوید:

یک زمان دیگر گرفتاری کند	شاه دنیا گر وفاداری کند
کار او بی شک بود تاریک‌تر	هر که باشد پیش او نزدیک‌تر
جان او پیوسته باشد پر خطر	دایما از شاه باشد بر حذر
دورباش از وی که دوری زو خوش است	شاه دنیا فی‌المثل چون آتش است
کی شده نزدیک شاهان دور باش	زان بود در پیش شاهان دور باش

(بیت: ۹۶۳ - ۹۵۹)

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۲۷.

- پرهیز از خست

بخل و خست از دیگر رذایل اخلاقی است. امام علی (ع) در نهج البلاغه آن را دربردارنده بدی‌های هر عیبی معرفی کرده و فرموده‌اند: «البخل جامع لمساوی العیوب و هو زمام یقاد به الی کل سوء. بخل در بردارنده بدی‌های هر عیبی است و افساری است که بنخل به وسیله آن به سوی هر بدی کشانده می‌شود.»^۱

شیخ نیشابور در منطق الطیر برای برحذر داشتن سالک از این آلودگی اخلاقی از تمثیل بوتیمار استفاده می‌کند. «بوتیمار» پرنده‌ای است که اگر چه جایگاهش بر لب دریاست اما قطره‌ای از آب دریا نمی‌نوشد، برای او عشق و غم دریا کافی است. در حکایت بوتیمار، افرادی مد نظر عطار هستند که خست ایشان سبب آن است که نه خود از مواهب زندگی بهره‌مند شوند و نه دیگران سودی از آن عایدشان شود. شیخ نیشابور با طرح حکایت بوتیمار هشدار می‌دهد که خست، حجاب راه و مانع سلوک است. هدهد، او را چنین خطاب می‌کند:

گر تو از دریا نیایی با کنار	غرقه گرداند ترا پایان کار
میزند او خود ز شوق دوست جوش	گاه در موج است و گاهی در خروش
او چو خود را می‌نیابد کام دل	تو نیایی هم ازو آرام دل
هست دریا چشمه از کوی او	تو چرا قانع شدی بی روی او

(بیت: ۹۱۷ - ۹۱۳)

- پرهیز از انزوا به بهانه زهد

کوف پرنده‌ای است که به عشق گنج در ویرانه به سر می‌برد و رنج تنهائی را خوش می‌دارد تا به گنج مقصود دست یابد. حکایت کوف روایتگر مردمانی است زاهد و منزوی، آنانکه گنج مقصود را در انزوا و خلوت و بریدن از خلق می‌بینند و با گوشه‌نشینی به دنبال حقایقند اما غافلند از آنکه همین امر مانع سلوک ایشان است.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۳۷۸.

هدهدش گفت ای ز عشق گنج مست
من گرفتم کامدت گنجی بدست
بر سر آن گنج خود را مرده گیر
عمر رفته ره بسر نابرده گیر
عشق گنج و عشق زر از کافر است
هرک از زر بت کند او آزر است
زر پرستیدن بود از کافری
نیستی آخر ز قوم سامری
هر دلی کز عشق زر گیرد خلل
در قیامت صورتش گردد بدل

(بیت: ۱۰۱۹ - ۱۰۱۵)

- پرهیز از حسد و خشم

حسد و خشم از جمله پلیدی‌هایی است که همچون اژدها در گلخن وجود آدمی جولان می‌دهد. امام علی (ع) در کلامی گویبار این دو رذیله اخلاقی را به هم مرتبط دانسته و فرموده‌اند: «الحسودُ سریعُ الوتبهِ بطیئُ العطفه». حسود زود خشم می‌گیرد و دیر کینه از دلش می‌رود^۱

عطار سالک را به شدت از این دو رذیله اخلاقی که به سبب غفلت آدمی پرورش می‌یابند بر حذر می‌دارد و هر آنچه را رنگ و بوی نفسانی دارد، حرام و نجس معرفی می‌کند.

آنچ در تست از حسد و از خشم تو
چشم مردان بیند او نه چشم تو
هست در تو گلخنی پر اژدها
توز غفلت کرده ایشانرا رها
روز و شب در پرورش‌شان مانده
فتنه خفت و خورش‌شان مانده
اصل تو از خاک وز خون شد تمام
وی عجب هر دو ز بی‌قدری حرام
خون که او نزدیک‌تر آمد به تو
هم نجس هم مختصر آمد به تو
هرچ در بعد دلست از قرب حس
هم حرام افتد بلاشک هم نجس
گر پلیدی درون می‌بینی
این چنین فارغ کجا بنشینیی

(بیت: ۲۹۵۲ - ۲۹۴۶)

۱- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۱۸۷.

- پرهیز از خودبینی و غرور

استکبار نفس، عجب و خودبینی مانع وصول سالک به مقام قرب خداوندست. سالک آن‌گاه که زمین بایر خودبینی را به باران خدایینی احیا کند زمینه وصال را برای خویشتن فراهم ساخته است. به فرموده امیرالمؤمنین علی(ع) تکبر ریشه نافرمانی حضرت حق می‌باشد. «احذرَ الْکِبْرَ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطَّغْيَانِ وَ مَعْصِيَةُ الرَّحْمَنِ. از تکبر حذر کن که آن ریشه طغیان و نافرمانی خدای مهربان است.»^۱

عطار پیوسته بر «بی‌خویشی» تاکید کرده است و این اعراض از خود در وهله اول «قدر نهادن بیش از حد به خویش» و «غرور ناشی از منزلت دینی و مقامات مکتسبه» را زایل می‌کند ولی در عین حال شرایط لازم را برای فنای واقعی فراهم می‌سازد.^۲

خویش را اول ز خود بی‌خویش کن پس براقی از عدم در پیش کن

(بیت: ۳۹۷۸)

از نظر عطار «بی‌خویشی» ابتدای راه است:

دست‌ها اول ز خود کوتاه کن بعد از آن آن‌گاه عزم راه کن

(بیت: ۲۵۵۳)

چند اندیشی چو من بی‌خویش شو یک نفس در خویش پیش‌اندیش شو
گم شدم در خویشتن یک بارگی چاره من نیست جز بیچارگی

(بیت: ۴۱۱۸ و ۴۱۱۵)

از وجود خویش بیرون آی پاک خاک شو از نیستی بر روی خاک
تا تو هستی پای مال هر خسی نیست گشتی تاج فرق هر کسی
تو فنا شو تا همه مرغان راه ره دهندت در بقا در پیشگاه

(بیت: ۴۵۴۳ - ۴۵۴۱)

۱- غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۷۹.

۲- دریای جان، ص ۲۳۱.

آنکه «من» خویشتن را برتر بیند، در گرداب بلا گرفتار خواهد شد:

تا ز تو یک ذره باقی ماندست صد نشان از تو نفاقی ماندست
«من» مگو، ای از منی در صد بلا تا به ابلیسی نگردی مبتلا

(بیت: ۲۹۳۵ و ۲۹۳۳)

فاصله بین انسان و شیطان، فاصله اندکی است، تنها یک «من»، انسان را به شیطان تبدیل می‌کند:

چون بدید ابلیس را موسی به راه گشت از ابلیس موسی رمزخواه
گفت دائم یاه دار این یک سخن من مگو تا تو نگردی همچو من

(بیت: ۲۹۳۹ - ۲۹۳۸)

خودبینی و خودبرترینی هر دو تجلی نفس است که آدمی تا از آن دو دور نشود حقیقت را نمی‌یابد:

تا تو در عجب و غروری مانده از حقیقت دور دوری مانده
عجب بر هم زن غرورت را بسوز حاضر از نفسی حضورت را بسوز

(بیت: ۲۹۳۱ - ۲۹۳۰)

وارهید از ننگ خودبینی خویش تا کی از تشویر بی‌دینی خویش

(بیت: ۷۰۹)

عطار هوشیارانه هشدار می‌دهد که اوج غرور با حسیض ذلت همراه است.

خه خه ای باز به پرواز آمده رفته سرکش، سرنگون باز آمده
سرمکش چون سرنگونی مانده تن بنه، چون غرق خونی مانده
بسته مردار دنیا آمدی لاجرم مهجور معنی آمدی

(بیت: ۶۷۳ - ۶۷۱)

- پرهیز از تعلقات دنیوی

از نظر عطار کاهی از حطام دنیوی همچون کوهی مانع سلوک و طی طریق است، سالک با دل کردن از تعلقات و دلبستگی‌های خود آماده خلوت‌گزینی و بالتبع آن بی‌خویشتنی می‌گردد. در این سیر، توجه به خداوند باید جایگزین توجه به دنیا و خویشتن شود.

ورچو عیسی از تو یک سوزن بماند در رهت می‌دان که صد رهن بماند
گر چه عیسی رخت در کوی اوفکند سوزنش هم بخیه بر روی اوفکند
چون حجاب آید وجود این جایگاه راست ناید ملک و مال و آب و جاه

(بیت: ۴۰۱۷-۴۰۱۵)

نفس، زیربنای رذایل اخلاقی

زیر بنای همه آنچه در این مقال به‌عنوان خصائل ناپسند و رذایل اخلاقی مطرح شد، نفس و خواهش‌های نفسانی است. از نظر عطار آن کس که خواهان وصل است باید وجود خویش را از ظلمات اخلاق سیئه و حجاب خصائل نفسانی تخلیه کند تا همچون آینه محل تابش انوار ملکوت گردد.

خانه نفس است خلد پر هوس خانه دل مقصد صدق است و بس

(بیت: ۸۳۳)

تا پردازی تو از نفس خسیس در نجاست گم شد این جان نفیس

(بیت: ۲۲۱۷)

بر مبنای حدیث نبوی «أعدی عدوک، نفسک التی بین جنییک»^۱ نفس، دشمن‌ترین دشمنان آدمی است که تا از میان برداشته نشود مرگ ارادی نیز به دست نمی‌آید و آن کس که از دام نفس بگریزد از دام‌های دنیا گریخته است. «رَحِمَ اللهُ امرأً غَالِبَ الهوا و أفلتَ من حَبائلِ الدنیا. خدا رحمت کند انسانی را که بر هوس خود چیره آمد و از دام‌های دنیا گریخت»^۲.

۱- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۶.

۲- غررالحکم، ج ۴، ص ۱۵۷۷.

گفتگوی یکی از پرندگان با هدهد در منطق‌الطیر حکایت از همین نکته دارد:

دیگری گفتش که نفسم دشمن است	چون روم ره زانک هم‌ره ره زنست
نفس سگ هرگز نشد فرمان برم	من ندانم تا ز دستش جان برم
آشنا شد گرگ در صحرا مرا	و آشنا نیست این سگ رعنا مرا
در عجایب مانده‌ام زمین بی‌وفا	تا چرا می‌افتد در آشنا
گفت ای سگ در جوالت کرده خوش	هم چو خاکی پای مالت کرده خوش
نفس تو هم احوال و هم اعورست	هم سگ و هم کاهل و هم کافرست
گر کسی بستایدت اما دروغ	از دروغی نفس تو گیرد فروغ
نیست روی آن که این سگ به شود	کز دروغی این چنین فربه شود
... با وجود نفس بودن ناخوش است	زانک نفست دوزخی پر آتش است
گه به دوزخ در سعیر شهوت است	گاه در وی زمهریر نخوتست
دوزخ الحق زان خوش است و دلپذیر	کو دو مغزست آتش است و زمهریر
صد هزاران دل بمرد از غم همی	وین سگ کافر نمی‌میرد دمی

(بیات: ۱۹۸۵ - ۱۹۷۹ و ۱۹۷۲ - ۱۹۶۵)

شیخ عطار که اندیشه‌هایش بر مبانی شریعت استوار است، سرچشمه همه ردایل و آلودگی‌ها را نفس و خواهش‌های نفسانی می‌داند و معتقد است آنکه ندای «الست بربکم» را به جان و دل پذیرفته و بلی گفته است، هیچ‌گاه خواسته‌های نفس را بلی نخواهد گفت.

چون الست عشق بشنیدی به‌جان	از بلی نفس بی‌زاری ستان
چون بلی نفس گرداب بلاست	کی شود کار تو در گرداب راست
نفس را همچون خر عیسی بسوز	پس چو عیسی جان شو و جان برفروز
خر بسوز و مرغ جان را کار ساز	تا خوشت روح اله آید پیش باز

(بیت: ۶۴۵ - ۶۴۲)

آنگاه که «خود» حجاب و مانع است باید آن را از میان برداشت:

تو مباش اصلاً، کمال این است و بس تو ز تو لا شو، وصال این است و بس
در یکی رو واز دوی یک سوی باش یک دل و یک قبله و یک روی باش

(بیت: ۱۹۷ و ۱۹۵)

و ایمان در پرتو کشتن نفس به دست می‌آید:

نفس کافر را بکش مؤمن بباش چون بکشتی نفس را ایمن بباش

اما کشتن آن به آسانی امکان‌پذیر نیست از این رو آن که در این امر خطیر موفق گردد، در پیشگاه الهی ارج و قرب ویژه‌ای می‌یابد:

کافر یست این نفس نافرمان چنین کشتن او کی بود آسان چنین
هرک دل از حضرت جانان گرفت نفس از دل نیز هم چندان گرفت
هرک این سگ را به مردی کرد بند در دو عالم شیر آرد در کمنند
هرک این سگ را زبون خویش کرد گرد کفشش را نیابد هیچ مرد
هرک این سگ را نهد بندی گران خاک او بهتر ز خون دیگران

(بیت: ۲۰۰۰ - ۱۹۹۷ و ۱۹۹۳)

ظهور دین و بعثت انبیاء به جهت تسهیل این امر است آن‌که دینداری پیشه کند و سر از متابعت انبیا نگرداند، فرامین شریعت را به کار بندد، بنده حق خواهد شد، نه بنده و مطیع نفس و آن‌که از شریعت روی گرداند، بنده نفس می‌گردد و مطیع فرامین شیطانی او.

عطار این مضمون را در منطق‌الطیر آورده است:

گر همه کس پاک بودی از نخست انبیاء را کی شدی بعثت درست
چون بود در طاعتت دل بستگی با صلاح آیی به صد آهستگی

(بیت: ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰)

گر تو حق را بنده بت‌گر مباش / ورتو مرد ایزدی، آزر مباش
نیست ممکن در میان خاص و عام / از مقام بندگی برتر مقام
بندگی کن بیش از این دعوی مجوی / مرد حق شو، عزت از عزّی مجوی

(بیت: ۱۹۳۵ - ۱۹۳۳)

دل سروده‌های این عارف شاعر علاوه بر توصیه به تخلیه و تهذیب نفس، فواید آن را نیز در بر دارد. از نظر وی آنکه خواهد لایق فنای عشق شود، شایسته اسرار الهی گردد، از عرش رحمانی سر برآورد و پادشاه مصر عزت گردد و در یک کلام به اوج و منزلتی دست یابد که لایق دیدار وصال با جانان شود باید مار هفت‌سر نفس را هلاک کند.
وی فریاد بر می‌آورد که تا سالک، آهن نفس را در تسلط خود در نیاورد، دمی آتشین نخواهد یافت:

چند پیوندی زره بر نفس شوم / همچو داود آهن خود کن چو موم
گر شود این آهنت چون موم نرم / تو شوی در عشق چون داود گرم

(بیت: ۶۵۰ - ۶۴۹)

تا مار هفت سر نفس هلاک نشود، آدمی شایسته اسرار نخواهد بود:

خه خه ای طاوس باغ هشت در / سوختی از زخم مار هفت سر
تا نگردانی هلاک این مار را / کی شوی شایسته این اسرار را
گر خلاصی باشدت زین مار زشت / آدمت با خاص گیرد در بهشت

(بیت: ۶۵۵ - ۶۵۴ و ۶۵۱)

شیخ عطار، دیگر سالکان طریق عرفان را که شوق لقای دوست در سینه دارند هشدار باش می‌دهد که اگر معشوق را خواستارند از ایشان هیچ، نباید بماند.

تا نمیری از خود و از خلق پاک / برنیاید جان ما از خلق پاک

(بیت: ۱۷۵۸)

نفس چون بت را بسوز از شوق دوست تا بسی جوهر فرو ریزد ز پوست

(بیت: ۳۱۳۱)

و آنکه خویشتن خویش را رها نکند نه تنها به وصال نمی‌رسد بلکه مسافتی بس طولانی
مابین او و معشوق فاصله است و در هجر به سر می‌برد.

تا که تو دم می‌زنی هم‌دم نئه تا که مویی مانده محرم نئه
گر بود مویی اضافت در میان هست صد عالم مسافت در میان
گر تو خواهی تا بدین منزل رسی تا که مویی مانده مشکل رسی
هرچ داری، آتشی را بر فروز تا ازار پای بر آتش بسوز
چون نمادنت هیچ، مندیش از کفن برهنه خود را با آتش درفکن
چون تو و رخت تو خاکستر شود ذره پندار تو کمتر شود

(بیت: ۴۰۱۴ - ۴۰۰۹)

از نظر عطار، نفسانیت همچون دیوی است که تا آدمی آن را مهار نکند به سرمنزل مقصود نمی‌رسد.

دیو را در بند و زندان باز دار تا سلیمان را تو باشی راز دار

(بیت: ۶۲۰)

و از زبان هدهد، صاحبان نفس را خطاب می‌کند تا نفس را از دنیا و مافیها نپردازند، شیطان
همراه آن‌ها خواهد بود؛ از این رو تنها راه مصونیت از وسوسه‌های شیطان پرهیز از نفس و
خواهش‌های نفسانی است:

عشوه ابلیس از تلبیس توست در تو یک‌یک آرزو ابلیس توست
گر کنی یک آرزوی خود تمام در تو صد ابلیس زاید والسلام
گلخن دنیا که زندان آمدست سربه‌سر اقطاع شیطان آمدست
دست از اقطاع او کوتاه دار تا نباشد هیچ کس را با تو کار

(بیت: ۲۰۳۴ - ۲۰۳۱)

و توصیه می‌کند با اظهار فقر و نیازمندی به درگاه حضرت حق، انانیت و خودپسندی را کنار بگذارد.

کوه خود درهم گداز از فاقه تا برون آید ز کوهت ناقه
ناقه می‌ران گر مصالح آیدت خود باستقبال صالح آیدت

(بیت: ۶۳۵-۶۳۴)

از نظر وی راه یافتن به عالم معانی و حیات جاویدان از راه تهذیب اخلاق و ترک انانیت صورت می‌گیرد:

گر در آیی و برون آیی ز خود سوی معنی راه یابی از خرد
چون خرد سوی معانیت آورد خضر آب زندگانت آورد

(بیت: ۶۷۰ - ۶۶۹)

خواهان وصال با جانان را راهی جز رها شدن از خود نیست:

هرکه در وی باخت جان از خود برست در ره جانان ز نیک و بد برست

(بیت: ۷۱۰)

از فواید در نوردیدن وجود مادی و رهایی از انانیت، همین بس که در نهایت امر، موجب دست‌یابی به وحدت (توحید) و آرام‌یافتن سالک در آن جایگاه است:

چارچوب طبع بشکن مرد وار در درون غار وحدت کن قرار
چون به غار اندر قرار آید تو را صدر عالم یار غار آید تو را

(بیت: ۶۴۰ - ۶۳۹)

تأثیر عنایت حق «جل و علی» در طریق نیل به مرگ ارادی

شیخ عطار نیز بر این نکته باور دارد که تا عنایت و دستگیری حضرت حق نباشد طریقت برای سالک امکان‌پذیر نخواهد بود و آنکه غیر از این گمان برد و بر این باور باشد که خود می‌تواند صرفاً با تلاش خویش طریق نیل به مرگ ارادی را طی کند جز سرگشتگی و حیرت

سرانجامی در انتظار وی نخواهد بود.

از این رو به درگاه عظمت حق «جلّ و علی» روی می‌آورد و با اظهار فقر و نیاز به درگاه کرم بی‌پایانش به آلودگی نفس خویش، اقرار و عاجزانه درخواست می‌کند تا در جهان آغاز راه که نخستین قدم پرهیز از آلودگی‌هاست عنایت ویژه خود را شامل حال وی کند.

گم شدم در بحر حیرت ناگهان زین همه سرگشتگی بازم رهان

(بیت: ۴۷)

سالک باور دارد که رهایی از پلیدی‌های نفس جز با عنایت الهی میسر نمی‌گردد، استغاثه عطار، این عارف وارسته، به درگاه پروردگار برای رها شدن و نجات یافتن از تارهای عنکبوت نفس است.

نفس من بگرفت سر تا پای من گر نگیری دست من ای وای من
جانم آلودست از بیهودگی من ندارم طاقت آلودگی
یا از این آلودگی پاکم بکن تانه در خونم کش و خاکم بکن

(بیت: ۵۲-۵۰)

رهنمایم باش و دیوانم بشوی از دو عالم تخته جانم بشوی
مانده‌ام از دست خود در صد زحیر دست من ای دست گیر من تو گیر

(بیت: ۴۶۶ و ۴۶۴)

- لزوم تبعیت از رهبر در طریق نیل به مرگ ارادی

اهل طریقت را اعتقاد بر این است که بی‌وجود واسطه، توفیق در سلوک میسر نیست و مبتدیان را بدون هدایت پیری منتهی، راه پر نشیب و فراز طریقت پیمودنی نه. ایشان بر این باورند که خودکامی در طریق معرفت و حقیقت جز بد نامی و گمراهی نتیجه‌ای به بار نخواهد آورد و بی‌ارشاد مرشد معتمد و بی‌هدایت پیری مسترشد ره به مأمن مقصود نتوان برد.^۱

۱- مکتب حافظ، ۲۳۶.

مرشد معتمد و پیر مسترشد که رهبری طریق پر مخاوف عرفان بر عهده اوست انسان کاملی است که در شریعت و طریقت و حقیقت، تمام است و به نام‌های متعددی نامیده شده است.

انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند و دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند و امام و خلیفه و قطب و صاحب زمان گویند و جام جهان نما و آیینه گیتی‌نمای و تریاق بزرگ و اکسیر اعظم گویند و عیسی گویند که مرده، زنده می‌کند و خضر گویند که آب حیات خورده است و سلیمان گویند که زبان مرغان می‌داند.^۱

در منطق‌الطیر آن هنگام که مرغان عزم راه کردند و پیش از آنکه پرواز را آغاز کنند به منظور مصونیت از خودسری‌ها و انحرافات بالاتفاق بر سپردن سگان رهبری به پیشوایی کاردان که حل و عقد امور خود را به وی سپارند، تأکید کردند تا او که از مخاوف این طریق هولناک آگاه است ایشان را از دریای ژرفی که پیش روی داشتند، به سلامت بگذرانند.

عزم ره کردند عزمی بس درست	ره سپردن را باستادند چست
جمله گفتند این زمان ما را به نقد	پیشوایی باید اندر حل و عقد
تا کند در راه ما را رهبری	زانک نتوان ساختن از خودسری
در چنین ره حاکمی باید شگرف	بوک بتوان رست از این دریای ژرف

(بیت: ۱۵۹۹-۱۵۹۶)

عطار، پس از این بار دیگر بر ضرورت همراهی با پیر تأکید می‌کند:

تا نیفتد بر تو مردی را نظر	از وجود خویش کی یابی خبر
گر تو بنشینی به تنهایی بسی	ره بتوانی بریدن بی‌کسی
پیر باید، راه را تنها مرو	از سر عمیا درین دریا مرو
پیر ما لابد راه آمد تو را	در همه کاری پناه آمد تو را
چون تو هرگز راه شناسی ز چاه	بی‌عصاکش کی توانی برد راه

۱- الانسان الكامل: ۵-۴.

نه تو را چشمست و نه ره کوتاه است پیر در راهت قلاوز ره است
هرک شد در ظل صاحب دولتی نبودش در راه هرگز خجلتی
هرک او در دولتی پیوسته شد خار در دستش همه گل دسته شد

(بیت: ۱۷۰۷ - ۱۷۰۰)

ویژگی های هدهد رهبر

در منطق الطیر هدهد، خضر زمان، مرد کامل و دانای راه است.

پیش هدهد آمدند از خود شده جمله طالب گشته و بخرد شده
پس بدو گفتند ای دانای راه بی ادب نتوان شدن در پیش شاه

(بیت: ۱۶۳۸-۱۶۳۷)

او حله ای از طریقت بر تن و افسری از حقیقت بر سردارد و مثال اعلای ولی عصر و مرد کامل و پیر دلیل و مرشد راه دان است و نام سنی و اسم اعظم در منقار او نهاده اند، از این روست که با فراست است و دارای بسی رازهای سر به مهر؛ معرفت او نیز به سبب عنایت و موهبتی است که حضرت حق بدو نموده و اشتیاقش به طی طریق بدان جهت است که جلوه ای از حقیقت کامله جهان، سیمرغ کوه قاف را مشاهده نموده است.
با آنکه مرغی علوی آشیان است منطق طیور عالم سفلی را نیک می داند و راهنمای مرغان جویای سیمرغ کوه قاف می شود.

هدهد آشفته دل پر انتظار در میان جمع آمد بی قرار
حله بود از طریقت در برش افسری بود از حقیقت بر سرش
تیز و همی بود در راه آمده از بد وز نیک آگاه آمده

(بیت: ۶۱۹-۶۱۷)

و بالاخره همراهی با هدهد، مرغان سالک را لایق سیمرغ نمود. از این رو عطار موکداً بیان می کند که مرید و مراد همراه و مکمل یکدیگرند.
شیخ نیشابور در توصیف احوال هدهد وی را با دو صفت ستوده است؛ از سویی او را

هدهد عاشق می‌نامد و از دیگر سوی هدهد هادی، در این بین ارتباط بین عشق و هدایت نمایانگر مشرب عاشقانه عطار نیشابور است.

قرعه افکندند، بس لایق فتاد قرعه‌شان بر هدهد عاشق فتاد

(بیت: ۱۶۰۷)

هدهد هادی چو آمد پهلوان تاج بر فرقش نهادند آن زمان

(بیت: ۱۶۱۱)

هدهد، راهبر عاشقی است که سالک را به عالم معانی رهنمون می‌کند.

بعد از آن هدهد سخن آغاز کرد پرده از روی معانی باز کرد

(بیت: ۱۶۵۶)

هدهد، پیر و مرشدی است که موانع راه سلوک را به سالک گوشزد کرده، وی را از مهالکی همچون خودبرتربینی، حسادت و زراندوزی پرهیز می‌دهد.

پیام هدهد، توصیه به تقوا و پرهیزگاری است، پرهیز از همه آنچه مبتنی بر نفس و هواهای نفسانی است.

ویژگی‌های مرغان سالک

اطاعت محض از حکم و فرمان هدهد رهبر، سرلوحه سلوک مرغان سالک بود تا بدانجا که جان و تن خود را از او دریغ نداشتند:

جمله او را رهبر خود ساختند گر همی فرمود سر می‌باختند

عهد کردند آن زمان کو سرورست هم درین ره پیش رو هم رهبرست

حکم حکم اوست، فرمان نیز هم زو دریغی نیست جان، تن نیز هم

(بیت: ۱۶۱۰-۱۶۰۸)

حاکم خود را به جان فرمان کنم نیک و بد هرچ او بگوید آن کنم

(بیت: ۱۵۶۰)

سر بر فرمان هدهد نهادن، ثمره عزم جزم مرغان بود که نسبت به سیمرغ، معرفت و شناخت پیدا کرده بودند، گرچه این شناخت را هدهد به ایشان ارزانی داشته بود اما اراده و همت مرغان برای قدم گذاردن در راه، امری مهم است که نباید از نظر دور داشت.

عزم ره کردند عزمی بس درست ره سپردن را باستادند چست

نکته قابل توجه دیگر آن است که مرغان پس از سخنان اولیه هدهد و شناخت اولیه نسبت به سیمرغ، طالب شدند و قدم در راه نهادند اما آن گاه که با دشواری‌های طریقت آشنا شدند نزد هدهد رفتند و برای معرفت یافتن هرچه بیشتر نسبت به سیمرغ، دست نیاز و طلب خود را به سوی هدهد دراز کردند و از وی خواستند تا آنان را راهنمایی و مشکل دل‌های ایشان را حل نماید.

پیش هدهد آمدند از خود شده	جمله طالب گشته و بخرد شده
پس بدو گفتند ای دانای راه	بی ادب نتوان شدن در پیش شاه
رای ما آن است کین ساعت به نقد	چون تویی ما را امام حل و عقد
بر سر منبر شوی این جایگاه	پس بساز این قوم خود را ساز راه
مشکل دل‌های ما حل کن نخست	تا کنیم از بعد آن عزمی درست
چون بپرسیم از تو مشکل‌های خویش	بستریم این شبهت از دل‌های خویش
زانک می‌دانیم کین راه دراز	در میان شبهه ندهد نور باز
دل چو فارغ گشت، تن در ره دهیم	بی دل و تن سر بدان درگه نهیم

(ابیاتی از: ۱۶۴۸-۱۶۳۶)

این ابیات گواه آن است که طالبان راه و مرغان سالک نسبت به آن کس که می‌توانست غبار شبهه از اندیشه ایشان بزدايد شناخت یافته و از محضر دانش او، خرد اندوخته بودند.

نتیجه

عطار نیشابوری بنیان مرگ ارادی را تهذیب اخلاق و تصفیه درون از رذایل اخلاقی می‌داند چرا که رذایل اخلاقی در برابر حرکت تکاملی انسان مانع بزرگی است. با تخلیه و پیرایش درون از زنگارهای رذایل اخلاقی مقدمات تحلیه و تحصیل فضایل و صفات حمیده فراهم می‌گردد.

در منطق الطیر هر یک از اوصاف مذموم اخلاقی پرنندگان از نظر هدهد مانع سلوک ایشان است که تا از این صفات نمیرند و نفس خود را از گرداب هلاکت و نجاست آن رذایل اخلاقی نجات ندهند، واصل نخواهند شد. صفاتی همچون توجه افراطی به ظواهر، زراندوزی و سخت‌کوشی مشقت‌بار در کسب حطام دنیوی، جاه‌طلبی، تفاخر و مباهات، خست، حسد و خشم، خودبینی و غرور، انزوا به بهانه زهد و دل‌بستگی به تعلقات دنیوی. این عارف بزرگ، مادر اوصاف مذموم را نفس می‌داند که همه شرارت‌ها و رذالت‌ها از آن متولد می‌شود. از منظر شیخ نیشابور بدون التزام به شریعت نیل به حقیقت که هدف طریقت و سلوک است امکان پذیر نخواهد بود، بدین ترتیب شریعت معیار سنجش اعمال می‌گردد.

از دیگر مسائلی که این عارف نامی بر آن تأکید می‌کند لزوم تبعیت از رهبر و پیشوایی کاردان و آفت‌شناس در طی طریق نیل به مرگ ارادی است. در منطق الطیر، هر منزلی از طریق مرگ ارادی تا وصول به مرتبه فنا متضمن خطر و مخافتی است که در تمام این منازل، اشراف پیر راه‌شناس (در منطق الطیر هدهد این وظیفه خطیر را برعهده دارد)، مدد جان سالک است. به اعتقاد عطار، وظیفه سالک که در طریق مرگ ارادی گام نهاده آن است که از حکم و فرمان رهبر، بی‌چون و چرا اطاعت کند تا از خودسری‌ها و انحرافات مصون ماند و به سلامت به مقصد دست یابد، مقصدی که مرگ اوصاف نفسانی مقدمه وصول بدان است. همچنین به اعتقاد وی تا عنایت و دستگیری حضرت حق نباشد طریقت برای سالک امکان پذیر نخواهد بود.

منابع و مأخذ

- ۱- نهج البلاغه؛ ترجمه: محمد دشتی، ۱۳۷۹، تهران، مشرقین.
- ۲- آمدی تمیمی، عبدالواحد؛ شرح غررالحکم و دررالکلم، ۱۳۷۳، تهران، دانشگاه تهران.
- ۳- ریتر، هلموت؛ دریای جان، ترجمه: عباس زریاب خویی و مهرآفاق بایبوردی، چ دوم، ۱۳۷۷، تهران، الهادی.
- ۴- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد؛ منطقی الطیر، به اهتمام: سید صادق گوهرین، ۱۳۷۸، تهران، علمی فرهنگی.
- ۵- قیصری رومی، محمد داوود؛ شرح فصوص الحکم، به کوشش: استاد جلال‌الدین آشتیانی، ۱۳۷۵، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۶- لاهیجی، شمس‌الدین محمد؛ مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، به تصحیح و مقدمه: محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، ۱۳۸۵، تهران، زوآر.
- ۷- مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار، ۱۴۰۴ ه.ق، لبنان: موسسه الوفاء بیروت.
- ۸- محمدی ری‌شهری، محمد؛ میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، چاپ پنجم، ۱۳۸۴، قم، دارالحدیث.
- ۹- مرتضوی، منوچهر؛ مکتب حافظ، چ چهارم، ۱۳۸۴، تهران: ستوده.
- ۱۰- نسفی، عزیزالدین؛ الانسان الکامل، ۱۳۶۲، تهران، زبان و فرهنگ ایران.

Archive of SID